

منشأ زیاده

بررسی مبانی زیبایی‌شناسی
در دیدگاه مولوی



مینا جلالیان
کارشناس ارشد
پژوهش هنر

minaj1333@yahoo.com

انسان موقعیتی ویژه در میان خالق و طبیعت مخلوق دارد؛ فاعل مطلق و خالق معنی نیست، اما واسطه‌ای خودآگاه در منبأبخشی به طبیعت و تأویل معناست. نفس ناطقه انسانی به عنوان منشأ علم پیشینی روح و ذوق سلیم، محیط بر عقل و خیال و حس است و ارتباط بین عین و ذهن، اذهان، انسان و خدا را باعث می‌شود. ذوق سلیم، منشأ احساسات ناب بشری و نفس حیوانی، منشأ غرایز زیستی انسان است. کارکرد هنر، تزکیه، تعالی ذوق، هدایت و تعادل غرایز است. روند بسته و پیوسته آفرینش هنری، علاوه بر ارتباط و وحدت ارگانیک عناصر آن (هنرمند- اثر هنری- مخاطب) و ارتباط هر جز، را با کل (معنی) نیز تبیین می‌کند. اثر هنری، تجسم شهود معنی، احساسات متناظر با آن در هنرمند و محصول کنش زیبایی‌شناسانه او، و آغازگر کنش مخاطب و تأویل است که دایره ظهور و عمل معنا را تکمیل می‌کند. صفات زیبایی‌شناسانه، محصول وجود آثار کیفی معنا در روح شناسا و ارزیابی اوست که به اشیا می‌کند. همان معنا را دارند منتسب می‌شود و به آنها روح و معنا می‌بخشد.

واژگان کلیدی: معنا، انسان، ذوق، تجربه زیبایی‌شناسانه، صفات زیبایی‌شناسانه، کارکرد هنر (کاتارسیس).

■ مقدمه

برای تبیین مبانی نظری در هنر و زیبایی‌شناسی که با فرهنگ، مذهب و هنر این سرزمین سنخیت داشته باشد، و در عین حال بتوان آن را با دانش زیبایی‌شناسی معاصر ارتباط داد، بررسی آثار و اندیشه‌های مولوی یاری‌رسان خواهد بود. عرفان با هنر بیوند نزدیک‌تری از علم و فلسفه دارد. دیدگاه و تفکر عرفانی فراتر از زمان و مکان است، از این رو می‌تواند تاریخ و جغرافیای عالم را در برگیرد و زمینه مشترک دو چشم شرقی و غربی بشر را نشان دهد.

زیبایی‌شناسی که از دهه هجدهم در غرب پدید آمد، تاکنون نتوانسته است برای همه سؤالات و اشکالات در این زمینه پاسخی فراهم کند. به عنوان مثال هنوز بحث در این موارد وجود دارد که آیا احکام ذوقی فرد می‌توانند اعتبار عام داشته باشند؟ نقش و حیطة عمل حس، خیال، عقل و ذوق در تجربه زیبایی‌شناسانه چیست؟ ارتباط این تجربه با عواطف و احساسات چگونه است؟ تأثیر هنر در مخاطب که ارسطو تحت عنوان «کاتارسیس» مطرح نمود چگونه صورت می‌گیرد؟ آیا شرط لازم برای مخاطب بی‌غرضی است؛ چنان‌که کانت می‌گوید، یا مشارکت همدلانه؛ به زعم گادامر؟ نقش لذت در این تجربه چیست؟ ویژگی ابژه زیبایی‌شناسانه کدام است و اخصاف صفات زیبایی‌شناسانه و بیانی چگونه صورت می‌گیرد؟ آیا این صفات عینی و حقیقی هستند، یا ذهنی و اعتباری؟ در این مجال اندک کوشش می‌شود تا بر مبنای نظرات مولانا و دیدگاه وحدت‌گرایی وی زمینه‌ای فراهم شود تا بتوان پاسخی برای این سؤالات استنباط نمود.

■ انسان از دیدگاه مولانا

مولانا، انسان‌گرایی تمام‌عیار است، اما انسان از دید او با سوژه دکارتی تفاوت اساسی دارد. مولانا به وحدت حقیقت انسان‌ها باور دارد. هرچند انسان ماهیتی دوگانه دارد که عبارت است از نفس ناطقه و حیوانیت، اما جوهر حقیقی و انسانیت او به نفس ناطقه است و صفات حیوانی عارضی هستند.

عالم انسانی، عالمی خیالی و برزخی میان مجردات معنوی و روحانی و طبیعت مادی است و با هر دو عالم فراتر و فروتر خود از طریق حواس درونی و بیرونی ارتباط دارد. "ویژگی اساسی انسان در میان سایر موجودات، اعم از موجودات مادی و مجردات، در این نکته اساسی است که سایر موجودات همه می‌دانند و آگاهند، اما نمی‌دانند که می‌دانند. تنها انسان است که می‌داند و می‌داند که می‌داند".^۱ یعنی قادر به خودآگاهی، تذکر و یادآوری و بالفعل ساختن علم ذاتی روح خویش است.

همچو کتابیست جهان، جامع احکام نهان
جان تو سر دفتر آن، فهم کن این مسأله را (غزل ۴۰)

اما نفس ناطقه به علت نزول در عالم ماده و ترکیب با حیوانیت، فعلیت و درخشندگی کامل ندارد. برخلاف سایر موجودات، انسان موجودی تمام‌شده نیست و حقیقت کامل او محقق نشده است. او هر لحظه یک «من» است و ماهیت ثابتی ندارد.

تو به هر صورت که آیی بیستی
که منم این، والله آن تو نیستی (۴-۸۰۴)

این تو کی باشی، که تو آن اوحدی
که خوش و زیبا و سرمست خودی (۴-۸۰۶)

ماهیت انسان در هر لحظه هم‌ارز اندیشه و آگاهی بالفعل اوست که با احساسات و عواطف متناظری که معلول و نشانه آن هستند، همراه است.

ای برادر تو همان اندیشه‌ای
مایقی تو استخوان و ریشه‌ای (۲-۲۷۷)

از دید عرفا، خودشناسی مقدمه ضروری خداشناسی و شناخت جهان است. در موقعیت فعلی، شناخت انسان از خود و جهان

جسمی و روحی به غذایی مناسب خود مایل است. در چنینی خون آشام است؛ در نوزادی، شیر می خورد و چون دندان او روید به نان و سایر غذاها میل پیدا می کند. جان و دل آدمی نیز در ابتدا به ادراک حسی و صورت های محسوس وابسته است (جان حیوانی): در مرحله عقلی به ادراک عقلانی و صورت های غیر مادی معقول تمایل پیدا می کند (جان انسانی)؛ و چنانچه به گنج درون خود دسترسی یابد، نور بی رنگ و معنی بی صورت غذای اوست که بی واسطه در خود می یابد (نفس ناطقه یا جان الهی).

کان قدم، نیستان شکر
هم زمن می روید و من می خورم (۲-۲۴۲۸)
احساس لذت ناشی از برآورده شدن نیازهاست. منشأ همه لذت ها جذب معنات و احساس رنج و الم ناشی از عدم

داوری بر اساس ذوق سلیم اعتبار عام و همگانی دارد. ماهیت دوگانه انسان سبب می شود که به هر دو عالم؛ یعنی عالم طبیعت و عالم معنا ذوق داشته باشد، اما تکامل و تعالی انسان در راستای زدودن اوصاف حیوانی و فعلیت بخشیدن به اوصاف انسانی و الهی است. اکتفا به شناخت حسی و عقل جزئی و لذت ناشی از آن، ماندن در سطح و ظواهر و گرفتار کثرت و سرگردانی شدن است که نتیجه ای جز تنهایی، یأس، اضطراب و پوچی و بی معنایی ندارد. معنا و روح زیبایی در دل انسان و صورت و تجسم آن در اشیاء بیرونی است. انسان به واسطه دارا بودن روح که هم زیباست و هم مدرک زیبایی است، می تواند زیبایی را تشخیص دهد و چون آثار آن را در اشیاء دید، آن را زیبا بنامد.

دریافت معنا یا معانی ناگوارست. پس لذت و الم یک اصل دارند و آن نیاز است؛ گرسنگی است. مولانا در فیه ما فیه می گوید: "...در حقیقت که ترا جذب می کند، چیز دیگر نباشد، همان حقیقت باشد که ترا جذب کرد... در حقیقت کشته یکی است اما متعدد می نماید. نمی بینی که آدمی را صد چیز آرزوست... اما اصلش یکی است؛ اصلش گرسنگی است... نمی بینی چون از یک چیز سیر شد، می گوید هیچ از اینها نمی یابد، پس معلوم شد که ده و صد نبود بلکه یک بود" (مولوی، ۱۳۶۰: ۷).

در مرحله ادراک حسی و لذت ناشی از آن، از آنجا که معنا از طریق صورت های محسوس مادی دریافت می شود، انسان پدیده ها و اشیاء و افراد را مسبب لذت و الم و سایر احوالات و احساسات خود می شمارد و نسبت به آنها میل یا اکراه دارد. از آنجا که یک معنی (مثلاً زیبایی) در

دیالکتیکی است. این به سبب ماهیت دوگانه انسان و ارتباط او با دو عالم فراتر و فروتر از خود است. انسان در آن واحد نمی تواند محیط بر هر دو باشد، بنابراین با چرخش و تغییر جهت مدام موقعیتی دیالکتیکی فراهم می شود تا از این طریق معانی را از عالم غیب و صورت ها را از عالم شهادت دریابد و تناظر و تناسب آنها را تشخیص دهد و بدین گونه موجودات بیرون را معنا کند و به معانی مجرد صورتی درخور ببخشد.

ناطقی یا حرف بیند یا غرض
گر به معنی رفت غافل شد ز حرف
بنابراین شناخت و فهم انسان مرتباً تعالی می یابد. اما این روند بی پایان است، زیرا مورد شناخت بی حد است. نور نفس ناطقه است که به عقل و حواس نور می بخشد و عقل را عقل و حس را حس می کند. به همین دلیل حواس و عقل نمی توانند بر آن احاطه یابند و او را بشناسند. شناخت کامل و حقیقی انسان از خود، شناختی شهودی و بی واسطه است، نه مفهومی و از جنس تصورات. "انسان هرگز نمی تواند بگوید من کی ام؛ و هر تصویری که از خود داشته باشد این سؤال مطرح می شود که این تصور منم؟ یا این تصور من است؟... [در حقیقت] من نورم. حضور من مفاهیم را مفهوم می کند... پس «من»، با لذات روشن و آشکار است. بنابراین چگونه ممکن است چیزی را که با لذات روشن است و روشن کننده تصورات و ادراکات است، توسط مفاهیم و تصور روشن کرد؟" اگر انسان تصور خود را از خود، «خود» حقیقی به شمارد و به ادراکات حسی و عقلی اکتفا کند، شناخت خود را از جهان نیز محدود، ناقص و آمیخته با خطا ساخته است. نتیجه آن ماندن در سطح، نگاه کثرت گرایانه به جهان داشتن، پذیرش جبر و اختلاف و تنوع نیروها در عالم است که در نهایت به سرگردانی، پوچی و بی معنایی، یأس و اضطراب ختم می شود. به همین دلیل مولانا می گوید عقل را باید پیش مصطفی (وحی) قربانی کرد. سرچشمه وحی و الهام و ذوق چیزی جز روح قدسی و ابدی انسان نیست.

طوطی کاید ز وحی آواز او
اندرون تست آن طوطی نهان
پیش از آغاز جهان آغاز او (۱-۱۷۱۷)
عکس او را دیده تو بر این و آن (۱-۱۷۱۸)
تفاوت مهم و اساسی انسان عالم و خودآگاه نزد مولانا با سوژه شناسا در غرب، در مبدأ و منشأ علم است. منشأ علم نور الهی نفس ناطقه و غیرشخصی است. انسان محل ظهور این علم است؛ بنابراین فرد عالم گرچه فاعل شناسایی است، اما فاعل خودبنیاد نیست.

مشاهده می شود که با این دیدگاه می توان رابطه بین اذهان انسانی و زمینه فهم مشترک و همچنین رابطه میان عین و ذهن را نشان داد. نوری که ذهن با آن می شناسد، همان نوری است که اعیان را پدید آورده و در آنها تجلی دارد. اعتبارشناختی و همگانی بودن داوری های ذوق سلیم هم فراهم می شود، زیرا نفس ناطقه منشأ ذوق و علم پیشینی است.

■ آفرینش هنری

اگر انسان خلیفه خداست، آفرینش های هنری او نیز باید تقلید و بازتاب آفرینش خداوند باشد و با همان هدف و مقصود صورت گیرد. در غرب، ارتباط هنرمند، اثر هنری، مخاطب، به این صورت است: هنرمند ← اثر هنری ← مخاطب
اما در دیدگاه مولانا به شکل نمودار زیر درمی آید:



در نمودار دایره ای آفرینش هنری می توان ارتباط ارگانیک اجزا و عوامل را با یکدیگر و با کل تبیین نمود و حیطه قوای معرفتی را در ساحت وجودی هم ارز آن نشان داد.

■ ارتباط ذوق و لذت و تجربه زیبایی شناسانه

دکتر «عبدالحسین زرین کوب» در کتاب «سرّ نی» در تعریف ذوق می نویسد: «ذوق، وجدان لذت و قوه تمییز بین آنچه مطلوب و مایه التذاذ است از آنچه نیست، وجد و حالتی که از کشف و تجلی برای سالک دست می دهد و تجربه آن وی را از این که به اوهام و هواجس قانع و خرسند شود، باز می دارد. همچنین لذتی که از این تجربه و از این وجدان حاصل می شود، ذوق و ذوق حضور نام دارد» (زرین کوب، ۱۳۶۴: ۱۹۴). بنابراین، ذوق هم قوه ای است معرفتی از قوای روح و هم حالتی است که از این وجدان پدید می آید. حضور و ظهور هر معنا بر دل، حالت و احساسی متناسب با خود را پدید می آورد. ذات روح از آگاهی است؛ جاذب و تشنه آن است و از آن می بالد و لذت می یابد. مزاج و ذوق آدمی در هر مرتبه از تکامل

صورت‌های بسیار تجلی دارد، هر کس بسته به تجربه و تماس و عادت به بعضی صورت‌ها تمایل دارد. بنابراین، کثرت و اختلاف نظر بسیار زیاد است. حتی در یک فرد نیز در طول زمان تغییر می‌کند. مولانا می‌گوید جان‌های حیوانی اتحاد ندارند. زیرا ادراکات حسی محدود ما، ناقص و شخصی‌اند. لذت ناشی از حواس نیز اندک و ناپایدار است. صورت‌ها نیز خیلی زود عادی، تکراری و ملال‌آور می‌شوند. ذوق حسی نمی‌تواند اعتبار همگانی داشته باشد. علاوه بر این، آفت اساسی ادراکات حسی و عقل جزئی که به آنها وابسته است، وهم و تصورات غلطی است که به سبب وجود صورت‌های دروغین و آمیختگی حق و باطل در دنیا به وجود می‌آیند. بدون داشتن معیار و محکی معتبر در درون، تشخیص و ارزیابی آنها ممکن نیست. شناختی که بر اوهم و تصورات غلط استوار باشد، مانند سراب و سایه است. سراب، سیرابی نمی‌آورد و شکارچی سایه‌ها در نهایت دست خالی می‌ماند. صورت‌های دروغین که با محتوا و معنای خود سخت‌نندارند چون اوهامی می‌توانند تأثیرات واقعی در انسان داشته باشند و عواطفی چون لذت و ترس و خشم ایجاد کنند. این تأثیر ناشی از تداعی معنی حقیقی در آدمی است که به اشتباه به صورتی نسبت داده می‌شود که مصداق آن معنا نیست. مانند ترس از ریسمانی که مار پنداشته شده است. وهم، پایدار نیست و با روشن شدن حقیقت، از میان می‌رود و جاذبه صورت‌های دروغین نیز ناپدید می‌شود.

جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جانهای مردان خداست (۴-۴۱۴)

داوری بر اساس ذوق سلیم اعتبار عام و همگانی دارد. ماهیت دوگانه انسان سبب می‌شود که به هر دو عالم؛ یعنی عالم طبیعت و عالم معنا ذوق داشته باشد، اما تکامل و تعالی انسان در راستای زدودن اوصاف حیوانی و فعلیت بخشیدن به اوصاف انسانی و الهی است.

حس ابدان قوت ظلمت می‌خورد حس جان از آفتابی می‌چرد (۲-۵۱)

اکتفا به شناخت حسی و عقل جزئی و لذت ناشی از آن، ماندن در سطح و ظواهر و گرفتار کثرت و سرگردانی شدن است که نتیجه‌ای جز تنهایی، یأس، اضطراب و بوجی و بی‌معنایی ندارد.

■ صفات زیبایی‌شناسانه و نحوه انتساب آنها

واکنش در برابر پدیده‌ها به دو عامل بستگی دارد: انسان و شیء زیبا. ظهور و تجلی یک معنا، مانند زیبایی، آثار کمی و کیفی در صورت‌های مادی و در دل انسان پدید می‌آورد. آثار زیبایی در اشیاء مادی محسوس عبارتند از تناسب، تعادل، توازن، هماهنگی و وحدت ارگانیک اجزاء. آثار زیبایی بر روح انسان، تعادل و هماهنگی قوا، و احساس رضایت و لذت است. از آنجا که روح انسان از مرتبه وجودی بالاتری نسبت به طبیعت مادی برخوردار است، تجلی زیبایی بر آن شدیدتر بوده و آثاری که پدید می‌آورد غیرمادی و معنوی است. آثار زیبایی در درون به منزله روح و جان آثار زیبای مادی به شمار می‌رود. مولانا می‌گوید آثار حقیقی در دل اند و آنچه در بیرون است، آثار آثار دل است؛ یعنی جسم آن.

گفت آثارش دل است ای بوالهوس آن برون آثار آتارست و بس (۴-۱۲۶۲)

بنابراین معنا و روح زیبایی در دل انسان و صورت و تجسم آن در اشیاء بیرونی است. انسان به واسطه دارا بودن روح که هم زیباست و هم مدرک زیبایی است، می‌تواند زیبایی را تشخیص دهد و چون آثار آن را در اشیاء دید، آن را زیبا بنامد. پس صفات زیبایی‌شناسانه هم برون‌خودی (عینی) هستند و هم درون‌خودی (ذهنی) زیرا نتیجه و آثار تجلی یک معنا بر دو مرتبه وجودی (ذهن و عین) است. شرط درست بودن این انتساب، قابلیت انسان و قابلیت شیء در ظهور آثار کیفی و کمی معناست.

صورت رفعت بود افلاک را معنی رفعت روان پاک را (۱-۵۸۹)

تجلی معنا بر دل با احساسات و عواطف متناظری همراه است و احساسات و عواطف انسانی از امور وجدانی بوده و با لذات محسوس‌تر از هر وسیله و زبانی هستند که می‌خواهد آنها را بیان و آشکار کند. پس هر نوع بیانی آنها را در حجاب می‌برد. مولانا در «قیه ما قیه» می‌گوید: "... این را وجدانی گویند که از محسوس ظاهرتر است. مثلاً گرسنگی و تشنگی و غضب و شادی و سردی و شیرینی و تلخی در طعام‌ها محسوس‌اند و لیکن از محسوس ظاهرتر است" (مولوی، ۱۳۶۰: ۲۳۰).

هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن (۱-۱۱۲)

صفات بیانی ذاتی اشیاء نیستند، بلکه حاصل داوری انسان‌اند. بیان احساس به معنی آشکار و محسوس ساختن محسوسات باطنی است. صفات و کیفیات معنا در دل است و احساسات متناظری را پدید می‌آورد. فراقکتی احساسات به اشیاء بیرونی به معنی روح بخشیدن به آنهاست. فرم و ساختار جسم باید متناسب با معنی و عملکرد روح باشد. شد مناسب اعضوها و ابدان‌ها شد مناسب وصفها با جان‌ها (۲-۲۷۳۳)

■ تصفیه و تزکیه عواطف (کاتارسیس) در تجربه زیبایی‌شناسانه

حقیقتاً در تجربه زیبایی‌شناسانه چه روی می‌دهد؟ این موضوعی است که از زمان ارسطو تاکنون مورد بحث و توجه بوده است. مولانا از زیبایی سخن می‌گوید که می‌تواند مس وجود آدمی را تبدیل به طلا کند. به نظر وی مصاحبت و تأثیر سخن اینیاء و اولیاء و ابدال چنین تأثیری دارد. تذکر و تصفیه باطن و زدودن اوصاف عارضی می‌تواند گوهر وجود آدمی را هویدا کند. می‌توان گفت این کار از هنر هم برمی‌آید. ماهیت آدمی پنهان است و در اثر تحریکات درونی و بیرونی به صورت احوالات و عواطف و عکس‌العمل‌ها آشکار می‌شود.

حق تعالی گرم و سرد و رنج و درد
خوف و جوع و نقص اموال و بدن
همواره میان نیازها و خواسته‌های نفسانی و مادی انسان با نیازها و امیال روحی او کشمکش وجود دارد. از آنجا که در دنیا، نفس در خانه خود و عقل و روح غریب هستند، نفس قدرت بیشتری دارد و ذوق انسان متمایل به ظاهر و لذت‌های حسی است. اما باید این ذوق به سوی لذت‌های معنوی هدایت شود. رو آوردن به معنی، شیرین نیست، همچنان که شنیدن سخن حق تلخ است. هنر می‌تواند با ایجاد فاصله مناسب و شکردهای خود معانی و احساسات ناب را از طریق صورت‌های محسوس مناسب و تأثیرگذار به مخاطب القا نماید. تجربه اثر هنری، نه مانند تجربه مستقیم است که انسان در آن بازیگر است و مجال تماشاگری و تأمل ندارد و نه مانند تجارب علمی، انسان از موضوع و محل و محصول تجربه جداست.

ز آن حدیث تلخ می‌گویم ترا
ز آب سرد انگور افسرده رهد
تا ز تلخی‌ها فرو شویم ترا (۳-۴۱۹۳)
سردی و افسردگی بیرون نهد (۳-۴۱۹۴)
«حدیث» تلخ شنیدن با تجربه مستقیم تلخی تفاوت دارد. به این ترتیب تغییر ماهیت ذوق، اوصاف، عواطف و غرایز به سوی تعالی اتفاق می‌افتد.

حرص، اندر عشق تو فخرست و جاه
وصف سنگی هر زمان کم می‌شود
حرص، اندر غیر تو ننگ و تباه (۳-۱۹۵۵)
وصف لعلی در تو محکم می‌شود (۵-۲۰۴۱)
غوره بودی، نور گشتی ای عزیز
نار بودی، گشتی ای عزیز (۴-۳۴۲۱)

■ نتیجه‌گیری

دیدگاه زیبایی‌شناسانه مولانا متکی به هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی اوست. انسان به سبب موقعیت ویژه خود در عالم آفرینش شناسنده خود و عالم است. خودشناسی در آینه اعیان و اذهان صورت می‌گیرد و شرط ضروری آن تصفیه و تزکیه باطن است. در تجربه زیبایی‌شناسانه ابتدا احساس و تأثیرپذیری و کشف و شهود است. آنگاه تأمل و شناخت و ارزیابی صورت می‌گیرد و سپس فراق‌کنی می‌شود پیوستگی دایره آفرینش این امکان را فراهم می‌کند تا بتوان وحدت هنر و ارتباط ارگانیک هنرمند، اثر هنری و مخاطبان را نشان داد و تبیین نمود.

پی‌نوشت

- ۱- برگرفته از مقاله حکمت (حکمت اشراق).
- ۲- همان.

منابع

- حکمت (حکمت اشراق)، گفتگو با دکتر غلامحسین دینانی، روزنامه اطلاعات شماره ۲۴۵۲۹، پنجشنبه ۸ مرداد ۱۳۸۸.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۴) سرّ نئی، انتشارات علمی، تهران.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۵) مثنوی معنوی، براساس نسخه قوتیه و مقابله با تصحیح و طبع نیکلسون، تصحیح و مقدمه و کشف‌الابیات از قوام‌الدین خرمشاهی، انتشارات ناهید، تهران.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۵) کلیات شمس تبریزی، امیرکبیر، تهران.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۰) فیه ماقیه، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، امیرکبیر، تهران.